

سیزدهم مرداد

۱۳۲۳

احمد کسروی



نویسنده : احمد کسروی

نام کتاب : سیزدهم مرداد ۱۳۲۳

چاپ یکم : ۱۳۲۳

پراکنش اینترنتی : آذر ۱۴۰۰

جای پراکنش : کانال تلگرام

این کتاب از سوی «باهماد پاکدینان» و بدست «کوشاد تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جستار : گزارش جشن روزبه مشروطه‌ی ۱۳۲۳ ، معنی مشروطه و جلوگیرهای آن ، چرا ملایان مـردم را برفتن بزیارت برمی‌انگیزند؟ ، راز دلبستگی بازرگانان و حاجیان بکیش شیعی ، نادانیهای پیروان کیش شیعی

شمار ساتها : ۴۳ (اصلی) + ۴ (دیگرها)

ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵

رده‌ی ویرایش : دو بار غلطگیری و ویراییده شده

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com
کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini
کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده و پابرگیها همه (جز پابرگی سات ۲۳) از ماست.

۲ـ پررنگی جمله‌ها و زیر خطی برخی از آنها و اِعراب جمله‌های عربی از ماست.

۳ـ کتاب خود پیکره‌هایی دارد و برخی را ما افزوده‌ایم. برخی را هم چون کهن بوده ما دیگر گردانیده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود کتاب در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این کتاب بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزینید.

فهرست

گفتار آقای کسروی	۱
گفتار آقای اسپهانی	۷
گفتگوها	۱۵

۱ـ گفتار آقای کسروی (روز هجدهم مرداد)	۳۶
۲ـ گفتار آقایی کسروی (روز بیست‌وششم مرداد)	۴۰
متن فرمان مشروطه (از ویراینده)	۴۴
کتابها و گفتارهای همبسته با این کتاب (از ویراینده)	۴۵

پیکره‌ها

۱ـ فرمان مشروطه	۲
۲ـ سید محمد طباطبائی	۳
۳ـ سید عبدالله بهبهانی	۳
۴ـ شادروان ثقةالاسلام تبریزی	۸
۵ـ حاجی‌شیخ فضل‌الله نوری	۹
۶ـ سید ابواقاسم امامجمعه	۹
۷ـ ستارخان و باقرخان	۱۰
۸ـ حاجی علی دوافروش	۱۱
۹ـ علی‌مسیو با دو پسرش حسن و حاجی‌خان	۱۲
۱۰ـ تلگراف مظفرالدین‌شاه به محمدعلی‌میرزای ولیعهد	۱۴
۱۱ـ محمدعلی‌میرزا	۱۸
۱۲ـ سید ابوالحسن اصفهانی	۲۰
۱۳ـ رویه‌ی فرمان مدالهای جنگهای تبریز	۲۴
۱۴ـ حیدر عمواُغلی	۲۵
۱۵ـ عباس‌آقا	۲۶
۱۶ـ نایب‌یوسف هُکماواری	۲۸
۱۷ـ سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی	۲۹
۱۸ـ گرفتاران باغشاه	۳۰
۱۹ـ مشهدی محمدعلی‌خان و اسدآقاخان	۳۱
۲۰ـ یِفرِمخان و کِریخان با دو تن دیگر از سردستگان فدائیان ارمنی	۳۴
۲۱ـ سردار محیی (عبدالحسین معزالسلطان) با کسانش	۳۴
۲۲ـ دسته‌ی باقرخان در تبریز	۳۵
۲۳ـ دسته‌ی ستارخان در تبریز	۳۵



بنام پاکْ‌آفریدگار

روز آدینه سیزدهم مرداد ۱۳۲۳ بزمی بنام جشن مشروطه در خانه‌ی آقای کسروی برپا گردید. گروهی از پاکدینان و دیگران فراهم می‌بودند. آقای کسروی بپا برخاسته چنین بسخن پرداخت :

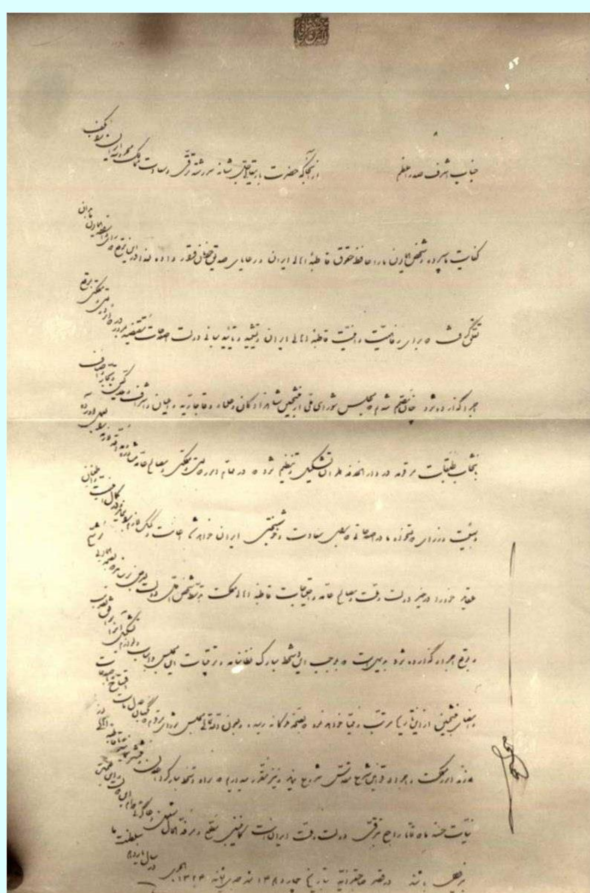
گفتار آقای کسروی

سپاسگزارم که آقایان از راههای دور آمده‌اند که در این جشن باهم باشیم. ما امروز را بنام مشروطه «روزبه» گرفته بجشن پرداخته‌ایم. در جشنهای دیگر نیز گفته‌ایم که **عید (یا چنانکه ما نام گزارده‌ایم : روزبه) آن روزیست که در تاریخ یک توده پیشامد بزرگ و تاریخی رخ داده باشد ، و توده برای یادآوری از آن پیشامد و ارجشناسی از کسانی که پا درمیان داشته‌اند ، آن روز را برگزینند و همه ساله در چنان روزی جشن گیرند و یاد گذشته را تازه گردانند.**

روزبه یا عید باین معنیست. این عیدهایی که در ایران می‌گیرند ما معنایی برای آنها نمی‌توانیم شناخت و اینست آنها را نمی‌توانیم پذیرفت. ما از روزبه‌های ایران یکی امروز را پذیرفته‌ایم که جشن مشروطه است ، دیگری نوروز را که آغاز سال می‌باشد.

اما اینکه ما روز سیزدهم را گرفته‌ایم ، در حالی که خود مجلس شورا و دیگران روز چهاردهم را می‌گیرند ، در این باره نیز فیروزی با ماست. داستان آنست که چون در ایران جنبش مشروطه‌خواهی می‌رفت مظفرالدین‌شاه روز یکشنبه چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ (که از روی تاریخ شمسی سیزدهم مرداد ۱۲۸۵ می‌بود) فرمان مشروطه را داد. در سال آینده که مجلس شورا برپا و شور

مشروطه‌خواهی در سراسر کشور کارگر می‌بود با دستور مجلس همان روز چهاردهم جمادی‌الثانیه را عید گرفتند و در تهران و شهرستانها جشنهای بسیار باشکوهی برپا گردانیدند. سالها چنین می‌بود که روز چهاردهم جمادی‌الثانیه عید گرفته می‌شد تا چون تاریخ قمری را بکنار نهاده تاریخ خورشیدی را بجای آن روان گردانیده‌اند این عید را نیز خورشیدی گردانیده‌اند. ولی دانسته نیست که آیا در حساب دچار لغزش گردیده بجای سیزدهم مرداد ، چهاردهم را گرفته‌اند یا شماره‌ی سیزده را ناخجسته (نحس) شمارده دانسته و فهمیده آن را بچهارده انداخته‌اند.



۱ـ فرمان مشروطه[۱]

هرچه بوده ما نمی‌بایست پیروی از آنان نماییم. ما حساب درست توانیم کرد و سیزده نیز در نزد ما شوم یا ناخجسته نمی‌باشد. شوم یا ناخجسته ، بودنِ چنین پندارهایی درمیان مردم است. ما باید این روز را روزبه گیریم و این بسود ماست که از دیگران جدا باشیم.

۱ـ متن فرمان را در پایان کتاب افزوده‌ایم.

مشروطه (یا چنانکه ما نام نهاده‌ایم : سررشته‌داری توده) بهترین شکل حکومتهاست و این یک فیروزی تاریخی برای ایران بود که مردان نیکی همچون بهبهانی و طباطبایی برخاستند و دربار خودکامه‌ی قاجاری را برانداختند و ایران را دارای مشروطه گردانیدند. مشروطه را همه‌ی توده‌های بزرگ پذیرفته بودند ایران هم بایستی پذیرد.



۲ــ سید محمد طباطبائی



۳ــ سید عبدالله بهبهانی

ولی جای افسوس است که مردم ایران ارج مشروطه را نمی‌دانند و خود را آماده‌ی آن نگردانیده‌اند. این مردم هنوز معنی مشروطه را ندانسته‌اند تا ارج آن شناسند. بماند آنکه روستاییان که دسته‌ی انبوه مردمند از مشروطه تنها نامش را شنیده‌اند ، بماند آنکه بازاریان از مشروطه جز کینه‌ی آن را در دل نمی‌دارند ، جوانان درسخوانده از معنی مشروطه ناآگاهند.

وزارت فرهنگ در پروگرام خود یک درسی از مشروطه و معنی آن نگنجانیده و این را بایای[وظیفه] خود ندانسته که در کشور مشروطه جوانان را از معنی آن آگاه گرداند و آنان را برای چنان زندگانی بپروراند.

در ایران از روز نخست خامی این بود که نخواستند مردم را از معنی مشروطه آگاه گردانند و آنان را برای زندگانی با سررشته‌داری توده آماده گردانند. بچنین کاری نیاز ندیدند. خود پیشگامان ، مشروطه را تنها این می‌دانستند که قانونهایی باشد و مجلسی برای شور و قانونگزاری برپا گردد.

در حالی که مشروطه بسیار والاتر از اینست. **مشروطه آنست که مردمی که در یک کشوری می‌زیند آنجا را خانه‌ی خود دانند و آبادیش را خواهند و در راه آزادیش آماده‌ی جنگ و جانفشانی باشند. آنگاه بیست‌ملیون توده (یا بیشتر یا کمتر) در زندگانی همدست باشند که هر یکی پروای آسایش و خوشی دیگران کند.**

یک مردمی که می‌شورند و از دولت خودکامه مشروطه می‌خواهند تو گویی چنین می‌گویند : «ما می‌خواهیم با آزادی زندگی کنیم و خودمان دست بهم داده این کشور را راه بریم ، خودمان سپاه آماده گردانیم ، خودمان اداره‌ها بنیاد گزاریم ، خودمان زمینها را آباد سازیم ...». بدین عنوانست که سررشته را از دست دربار می‌گیرند و دستگاه فرمانروایی پادشاهان را برمی‌اندازند. از اینرو هر کسی باید دربند کشور و آزادی و آبادی آن باشد ، و کوشش و جانفشانی را در آن راه بایای خود شمارد.

از آنسوی مردمی که بیست‌ملیون یا بیشتر توده‌ای پدید آورده در یکجا می‌زیند تو گویی پیمانی باهم بسته‌اند که در زندگانی همدست و همدرد باشند و در پیشامدها پشتیبانی به یکدیگر کنند. اگر از سوی شمال دشمنی رخ نمود جنوبیان خود را کنار نکشند و برای جلوگیری به یاوری شتابند. اگر شهرستانی در شرق گزند از آتش یا از لرزش زمین دید غربیان بی‌پروایی ننمایند و از دستگیریها بازنایستند. یک جمله بگویم : بیست‌ملیون مردم همچون یک خاندان باهم زیند.

اینهاست معنی مشروطه. مشروطه تنها بودن قانونها و برپا شدن مجلس شورا نیست. از اینجاست که مردمی که مشروطه می‌خواهند باید خود را آماده‌ی آن گردانند. مردمی که با مشروطه توانند زیست جز آنهایند که در زیر یوغ استبداد زیسته‌اند.

در زیر یوغ استبداد کسی را درباره‌ی کشور بایایی بگردن نیست. یک پادشاه خودکام بهمگی

فرمان می‌راند و رشته‌ی کارهای کشور نیز در دست اوست. ولی در مشروطه راهبـردن کشـور بگـردن خود توده است و هر کسی باید خود را پاسخده[=مسئول] آن شناسد و بانـدازه‌ی خـود از کوشـش و جانفشانی بازنایستد.

لیکن در ایران در جنبش مشروطه‌خواهی اینها دانسته نشد و اینست ما می‌بینـیم پـس از چهـل سال هنوز ده درصـد مـردم معنـی مشـروطه را نمی‌داننـد و آن شـایندگی[=لیاقت] و آمـادگی کـه می‌بایست نمی‌دارند.

آنگاه **در ایران سنگ بزرگ دیگری در راه پیشرفت مشـروطه هسـت ، و آن کیشـهای گوناگون و صوفیگری و خراباتیگری و مانند اینهاست. می‌باید آشکاره گفت : مشروطه کـه بکشور دلبستگی داشتن و در راه آن جانفشانی کردنست ، با صوفیگری که بنیادش خـوار داشتن جهان و بگوشه‌ای خزیدن [و] مفت خوردن است نتواند ساخت. با خرابـاتیگری کـه پایه‌اش دم غنیمت دانستن و مست بودن و بگذشته و آینده پروا ننمودنست نتواند ساخت. با شیعیگری که آغاز و انجامش دل بمردگان بستن و رشته‌ی کارها را در دست آنان دانستن و چشم براه امام ناپیدا دوختننست نتواند ساخت.**

برای پیشرفت مشروطه بایسـتی بکوشـند و اینهـا را از میـان بردارنـد کـه ایـن را هـم تـاکنون ندانسته‌اند و بکوششی در این باره برنخاسته‌اند.

اینهاست شُوَند[=سبب] آنکه مشروطه در ایران نتیجه‌ی درستی نداده. در اروپا در هر کشـوری ، مشروطه مایه‌ی آبادی و فیروزی آن کشور گردیده. سی و چند ملیون مردم انگلیس که بـه یـک نـیم جهان فرمان می‌رانند این نیرومندی بیش از همه نتیجه‌ی مشروطه است. فرزنـدان آمریکـا کـه از آن سوی جهان دست بکارهای اروپا و آسیا و اقیانوسیا یازیـده‌انـد ایـن چیرگـی را در سـایه‌ی مشـروطه بدست آورده‌اند. در همه جا مشروطه مایه‌ی پیشرفت بوده. ولی در ایران در این چهل سال جز افزودن بآشفتگی کشور نتیجه‌ای از آن بدست نیامده.

بسخن بیش از این دامنه نمی‌دهم. شادروانان بهبهانی و طباطبایی و دیگران کوشیدند و مشروطه را باین کشور آوردند و ما که آن را پذیرفته‌ایم و ارجمندش می‌داریم باید بکوشیم و روانش گردانیم. باید بکوشیم و زمینه‌اش آماده سازیم.

از این گفته‌ها می‌خواهیم دو نتیجه گیریم : یکی آنکه **چاره‌ی دردهای ایران جز این کوششهایی که ما می‌کنیم نمی‌باشد. همان داستان مشروطه بهترین گواهست که در این توده آلودگیهایی هست و تا از آنها پاک نگردد از هیچ چیزی نتیجه‌ی درستی بدست نخواهد آمد.** داستان ایران با این آلودگیها داستان استخریست با لجنهای بدبو. استخری با لجنهای بدبو اگر گلاب برویش بندند آن را نیز بدبو گرداند و چاره‌ای جز آن نباشد که لجنها را بیرون ریزند و پاکش گرداند.

چنانکه می‌دانیم کسانی در این کشور حزبهای سیاسی می‌سازند. باید دید خواستشان چیست؟. اگر می‌خواهند دسته‌ای پدید آورند و با دست آنها در مجلس نماینده باشند یا در کارهای کشور سرجنبانی نمایند بخواست خود توانند رسید. ولی اگر می‌خواهند تکانی در توده پدید آورند و چاره‌ای بدردها کنند و یا نیرویی پدید آورده در برابر بیگانگان بالا افرازند این نتیجه‌ها نتواند بود و نخواهد بود.

حزب ساختن از این مردم آلوده بدان می‌ماند که کسی از بیماران مالاریایی و روماتیسمی سپاهی آراید و پیداست که از چنان سپاهی هیچ کاری نتواند برخاست.

نتیجه‌ی دوم اینکه **ما در این کوششهای خود بکار بسیار بزرگی برخاسته‌ایم. کاری که خشنودی خدا در آنست و نتیجه‌های بسیار نیکی را درپی خواهد داشت.**

بارها کسانی درباره‌ی نیایش (عبادت) پرسشهایی می‌کنند. چنانکه گفته‌ایم باز می‌گوییم : امروز بهترین نیایش همین کوششهاست. آن تندیسه‌های بدبختی که با فراوانی در بیخ دیوارها دیده می‌شود از مردم این کشورند ، برادران و خواهران شمایند ، چرا بآن روز افتاده‌اند؟!. چرا این کشور که از روی

حساب باید به سیصدملیون نان دهد به بیست‌ملیون نتواند داد و در این کشور همیشه گرسنگیست؟!. آیا اینها جز نتیجه‌ی گمراهیها و نادانیهاست؟!. جز نتیجه‌ی نبودن راه زندگانیست؟!. آیا کوشیدن و از راهش باین بدبختیها چاره کردن مایه‌ی خشنودی خدا نیست؟!. آیا چنان کوششی بهترین نیایش نمی‌باشد؟!. آیا تنها خم شدن و راست شدنست که پرستش بخدا یا نیایش تواند بود؟!.

چنانکه بارها گفته‌ام ما یک بایای وَرجاوَند[1] خدایی را بگردن گرفته‌ایم و اینست باید تا می‌توانیم خود را پاک و نیک گردانیده شاینده‌ی چنان بایای ورجاوند سازیم.



پس از این سخنان آقای اسپهانی بپا خاسته گفتاری چنین راندند :

گفتار آقای اسپهانی

امروز بیاد شما ای رادمردانی که در راه آزادی جانها فدا نمودید دور هم گرد آمده‌ایم و این نشست بافتخار شما برپا گردیده است. روانتان شاد و نامتان جاویدان باد ای غیرتمندانی که در راه بدست آوردن شرافت و سرافرازی ، آزادی و استقلال ؛ چیزی را از خود دریغ نداشتید. درس مردانگی و از خود گذشتگی را بما آموختید. گرد هم آمدید و با قلبی پاک در راه سرافرازی توده‌ی خود کوشیدید و با ایستادگی در برابر تیره‌درونان بما فهماندید که در برابر یکدلی و همدستی هیچ نیرویی را تاب ایستادگی و سرسختی نیست.

رفتید و گویا غیرت و مردانگی ، شهامت و از خود گذشتگی را نیز با خود بردید! درود بر شما ای پیشگامان راه آزادی. درود بر شما ای کسانی که برای آسایش توده‌ی خود رنجها کشیدید. امروز من با کلماتی که نمی‌توانند سَهِشهایم[احساسات] را درباره‌ی شما نشان دهد به روان پاکتان آفرین می‌فرستم. این بایای تاریخ است و همانگونه که می‌بینیم تاریخ ، این بایای خود را نیک انجام داده است.

۱ـ ورجاوند = ارجمند از دیده‌ی دین و خداشناسی ، مقدس.

کجا هستید ای نیکمردان ، کجا رفتید ای طباطبایی ، ای بهبهانی ، ای ثقةالاسلام. کسانی که آن روز بنام شیخ فضل‌الله و امامجمعه برخاستند و با شما دشمنی می‌نمودند امروز هم با همان لباس پشتیبان خرافات و شُوَند پراکندگی عقایدند و با ما دشمنی می‌کنند. آن روز دسته‌هایی بنام دین تشکیل داده و جلوگیری از کوششهایتان می‌کردند. امروز نیز با پافشاری بروی خرافات و بنام دین مردم آلوده‌ی گمراه را بر ما می‌آغالانند[1] و بما که در راه سرافرازی و آسایش آنها می‌کوشیم از هیچ‌گونه آزار بازنمی‌ایستند. نمی‌خواهند دست از سود خود بردارند ، نمی‌خواهند دستگاهشان بهم خورد ، توده‌ی بیچاره در این گرداب دست و پا زده و رو به نیستی می‌رود و این ملاهای شکم‌پرست پستی کارشان را درنمی‌یابند. بلکه دانسته دست از مفتخواری و تن‌پروری برنمی‌دارند.

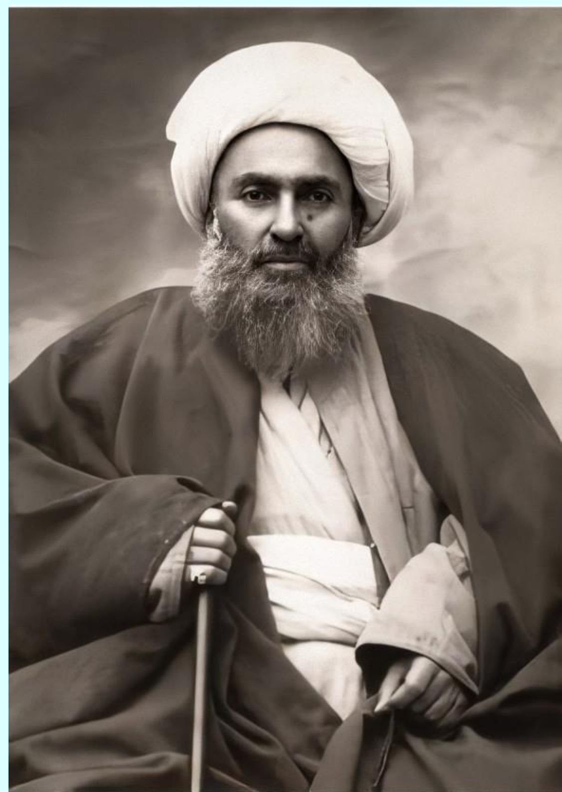


۴ـ شادروان ثقةالاسلام تبریزی

در اینجا بیاد نامه‌ای که طباطبایی به عین‌الدوله سروزیر مظفرالدین‌شاه نوشته می‌افتم و بخشی

۱ـ آغالانیدن = بهایهوی و دشمنی برانگیختن.

از نامه‌اش را می‌خوانم. می‌نویسد : «ایران وطن من است ، اعتبارات من در این مملکت است ، خدمت من به اسلام در این محل است ، عزت من تمام بسته باین دولت است ، می‌بینم این مملکت بدست اجانب می‌افتد و تمام شئونات و اعتبارات من می‌رود ؛ پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم بلکه هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت.»



۵ـ حاجی‌شیخ فضل‌الله نوری



۶ـ سید ابواقاسم امامجمعه

بهبهانی در مسجد جامع هنگامی که دولتیان گرداگرد مسجد را فراگرفته و آب را بروی بست‌نشینان بسته بودند ، هنگامی که در حیاط مسجد چند تیر خالی شده و مردم پریشانحال شده و بهم برآمده بودند برای آرامش مردم آن نیکمردِ باشهامت بر بلندی آمده فریاد می‌زند : «این سینه‌ی من ، کجاست آن که بزند؟! شهادت و کشته شدن ارث ماست.»

اینست نمونه‌ی پاکدلی و غیرتمندی. بهبهانی و ثقة‌الاسلام جان را بر سر این کار گزاشتند. ولی امروز این آخوندها ، این انگلهای توده ، پروای زیر دست شدن بیگانگان را ندارند و برای سود خود دست از هیچ پستی بازنمی‌دارد.

روانتان شاد باد ای ستارخان و باقرخان ، ای حاجی علی دوافروش ، ای علی‌مسیو ، ای گُردان راه آزادی.



۷ـ ستارخان و باقرخان

آفرین بر شما ای بازرگانانی که در راه آسایش هم‌میهنــان خــود از جـان و داراک[=مـال] خــود چشم پوشیدید. کنون بنگرید بدین انباردارها[=محتکران] ، هزاران کسی را می‌بینید که از گرســنگی در کوچه‌ها افتاده جان می‌کَنند ، پروایی نداشته پول به نجف می‌فرستند. با گرانفروشی ، کم‌فروشی ، احتکار و بالاخره دزدی و کلاهبرداری مال اندوخته بزیارت می‌روند و بگمانشان گناه خود را با این کار پاک می‌نمایند. دور باد چنین دستورهایی ، دور بـاد دینــی کـه تـوده را پسـت و نـاتوان و زیردسـت گردانده ، راه دزدی و انبارداری را باز گزارد. نابود باد کسانی که این آموزاکهای[تعلیمـات] خانه‌برانـداز را بنام دین پراکنده می‌کنند. نابود باد کسانی که بویرانی کشور خود می‌کوشند.



۸ــ حاجی علی دوافروش

بر این توده‌ی خرافاتی ، بر این توده‌ی لاقید ، درویش‌مسلک ، تنبل ؛ که تمـام کارهـای خـود را بقضا و قدر سپرده و پشت‌پا بکار و کوشش می‌زند ، بر ایـن تـوده کـه صـد دردش بهـم درآمیختـه و اینگونه گمراه بزندگی سراپا پستی و بیچارگی خود ادامـه می‌دهـد ، بـر ایـن تـوده کـه بـی‌چیـزی ، گرسنگی ، مرض ؛ جانشان را و خرافات و آموزاکهای پست شاعران ؛ نیروی روانیشان را از بین بـرده و هر آن بمرگ تهدید می‌شوند یکمشت مفتخوار ، دزد ، خـائن انبـاردار و محتکـر حکومـت می‌کننـد. بکسانی که سنگ اصلاح‌طلبی بسینه می‌زنند ، بکسانی که حزبها تشکیل داده و مرامنامـه‌هـای چنـد برگی به رخ مردم می‌کشند ، بکسانی که روزنامه برپا کرده مقالات آتشینی در سرلوحه‌ی خود هر روز می‌نویسند. باید گفت با این مردم آلوده ، با این مردمی که هـر دسـته از آن افکـار و عقایـد جداگانـه

دارند چه خواهید کرد؟!. همانگونه که مشروطه بدین روز افتاد هر رژیم دیگری نیز کـه بیایـد بهمـین حال دچار خواهد شد. در این لجنزار و باتلاق هر آب پاکی آید ناپاک شده فرومی‌رود.



۹ــ علی‌مسیو با دو پسرش حسن و حاجی‌خان

آری دوباره آخوند مفتخوار و بازرگان انباردار و مرد سیاسی دزد و خائن باقی خواهند بود و باز بـر این توده‌ی نادان افسار زده سواری خواهند کرد.

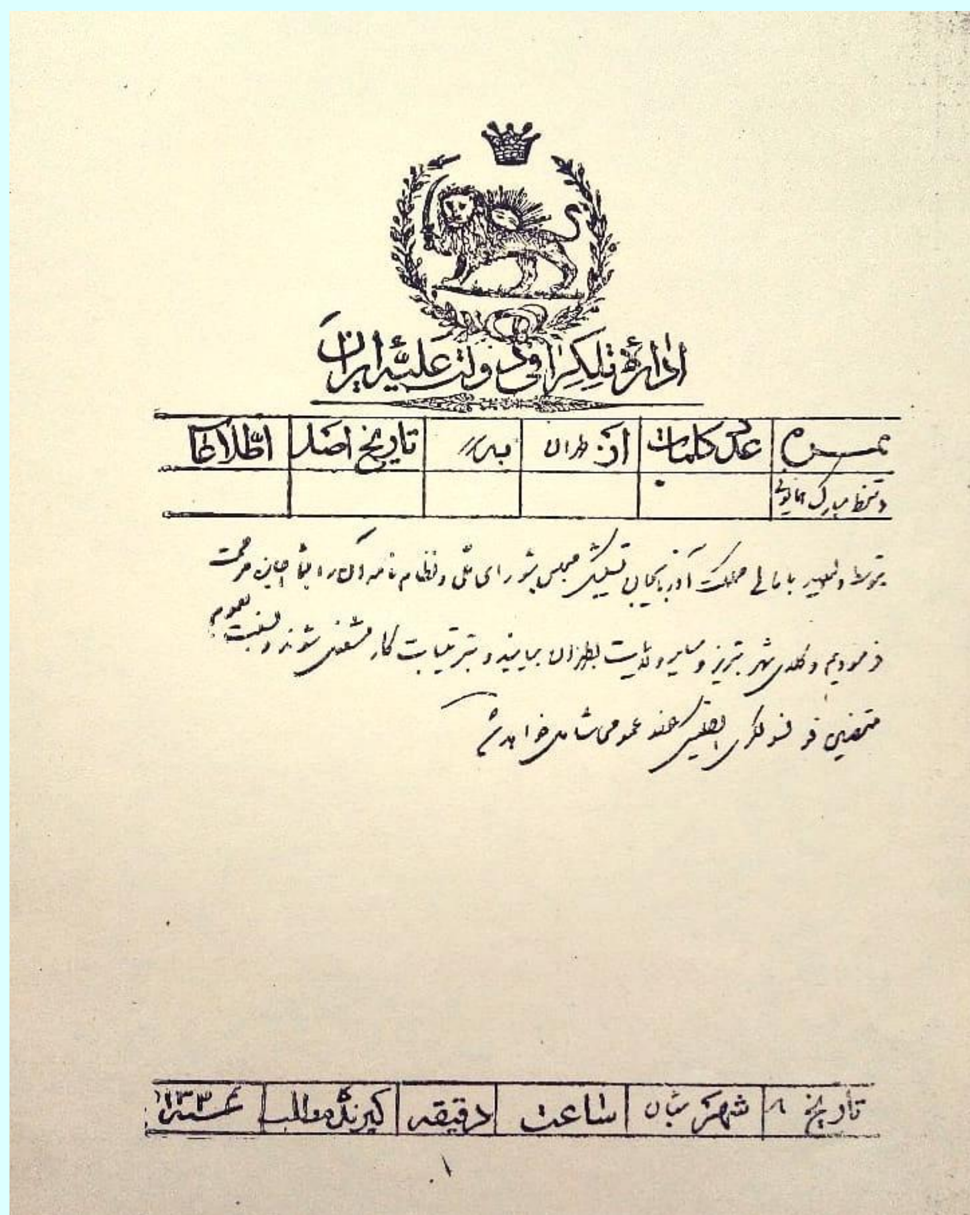
اینهمه روزنامه‌های روزافزون که همه با گفتارهای تند و سَهاننده‌ی[احساس‌برانگیز] خود معایب را گوشزد نموده و بگفته‌ی برخی راه چاره را نشان می‌دهند چرا کوچکترین هوده‌ای[نتیجه] دیده نمی‌شود ، روز بروز بدتر شده و گامی هم بسوی نیستی پیش می‌رویم!!

بسیار روشن است. بیگمان بایستی مرض را تشخیص داده و بدرمانش پرداخت. مرض ما این خرافات است ، مرض ما آن دستورهای زهرآلودی است که بنام دین داده می‌شود ، آن دستوراتی است که راه دزدی و انبارداری ، کم‌وگرانفروشی را آزاد گزارده پول حرام را حلال و بزرگترین گناه را با چند قطره اشک و یک زیارت پاک می‌نماید ، آن آموزاکهایی که از «مفاخر ملی!» ما داده شده است ؛ مرض ما اینهاست بایستی بچاره‌ی اینها کوشید.

در آغاز جنبش مشروطه می‌گفتند بایستی بدبستانها افزود تا با آنها بتوان توده را آماده ساخت ، دبستانها بنیاد نهادند و از آن سودی را که می‌بیوسیدند[=انتظار داشتند] ندیدند. این بار گفتند بایستی هرچه زودتر قانونی نوشته بدست مردم داد. چنانکه دیده و می‌بینیم از این هم هوده بدست نیامد.

پیداست قانون هر اندازه درست و نیک باشد بایستی کسانی که آن را بکار می‌بندند شایندگیش را داشته باشند. نیکوترین حکومتها مشروطه (سررشته‌داری توده) است ولی ملتی که دارای آن دستورهای پلید برای زندگی است که همه بر ضد این نوع حکومت است نیکوترین قانونها بچنین توده چه تواند کرد؟!

ملتی می‌تواند زندگی کند که نیروی روانی افراد آن آلوده نگشته و مغزشان از کار نیفتاده باشد. ملتی که راه زندگی را نداند و زندگی کردن را برای پول انداختن خواسته و بایای دینی خود را که هوده‌اش در فکر خود بودن و پروای هم‌میهنان و سرافرازی کشور خویش را ننمودن و بزندگانی ارج ننهادن و ... و ... است ، بیگمان توانایی راهبردن خود را نداشته و بدست بیگانگان خواهد گردید.


اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره	عدد کلمات	از	به	تاریخ اصل	اطلاعات

تاریخ | شهر | ساعت | دقیقه | گیرنده مطلب

۱۰ــ [این] پیکره ... نشان می‌دهد تلگراف مظفرالدین‌شاه را به محمدعلی‌میرزای ولیعهد درباره‌ی داده شدن مشروطه و روان گردانیدن آن ــ این تلگراف یکی از سندهای تاریخیست. کسانی که می‌خواهند از داستان آن آگاه گردند «تاریخ مشروطه» را بخوانند.

پاکدلان و غیرتمندانی که دست بهم داده و مشروطه را پدید آوردند گمان می‌کردند که اگر پادشاه مستبد را برانداخته و حکومت را دگرگون سازند با نهادن قانونی توده را می‌توانند هم‌ردیف توده‌هایی که قرنها از آن پیشترند بنمایند اینست که برای گرفتن آزادی و روان ساختن قانون چه فداکاریها نمودند و از جان و داراک خود چشم پوشیدند. افسوس بر آنهمه خونهایی که ریخته شد. فرمان مشروطه را گرفتند و بگفته‌ی مستر براون : «نه ملت فهمید که از شاه چه گرفت و نه شاه

فهمید که بملت چه داد». توده‌ای که هر دسته‌ی آن دارای آرمان و عقیده‌ی جداگانه است چگونه بدور هم آمده و با یکدیگر همکاری می‌کنند؟! اینست همینکه شاه را برداشته و حکومت را در دست گرفتند گمان کردند کار تمام شده و هر دسته بسویی رفت و دوباره همان اوضاع خراب ، بی‌سامانی ، هرج و مرج ؛ آغاز گردید. منتها در این بار کسان دیگری هم برای سودجویی و پر کردن کیسه‌ی خود میدان یافتند. هنوز هم کسانی بدین فکرند و گمان می‌کنند با در دست داشتن حکومت می‌توان یک توده‌ی آلوده را همپای ملتهای زنده‌ی جهان ساخت.

راه همانست که ما می‌رویم ، چاره همانست که پاکدینان بکار می‌بندند. ما کلنگ برداشته و در آغاز بنیاد خرافات را که شُوَند پراکندگی افکار گردیده است ویران کرده و آموزاکهای پلیدی که در مغزها جای گرفته بیرون می‌رانیم. سپس راه زندگی را نشان داده توده‌ای تشکیل می‌دهیم که همه دارای یک فکر و یک آرمانند. در آن هنگام است که ما می‌توانیم خود را راه بریم و بیگانگان نخواهند توانست بر ما حکومت کنند ، در آن زمان ایران مال ایرانی است و ایرانی سرفراز است. ما برای آسایش بشر می‌کوشیم و نخستین گام را در راه رهایی هم‌میهنان خود از این بیچارگی برمی‌داریم. برای رسیدن باین هدف دو چیز لازم است که ما آن را داریم.

آری هم سرمایه‌اش را داریم و هم از خود گذشته‌ایم.

در پایان به روان پاک آزادیخواهان درود فرستاده و پیروزی پاکدینان را در این راه خدایی خواهانم.



این گفتار مایه‌ی خرسندی همگی گردید. بسیاری خواستار شدند که چاپ شود. آقای کسروی گفت : چون روزنامه نمی‌داریم دفتری بنام «سیزدهم مرداد» چاپ خواهیم کرد و گفتار آقای اسپهانی نیز در آن خواهد بود.

سپس گفتگو آغاز گردید. آقای شهیدی گفت : این بسیار راستست که این مردم معنی زندگانی

را نمی‌دانند و بسیار گمراهند. ما همسایه‌ای می‌داریم روضه‌خوانست. در زمان رضاشاه پسر خود را به «صنعت» گزارده بود و خوب یاد می‌گرفت. ولی بتازگی می‌بینم بیرون آورده و عمامه بسرش گزارده و رخت دراز پوشانیده با یاد دادن چند شعر و چند افسانه بروضه‌خوانی می‌فرستد. من ایراد گرفتم چنین پاسخ داد : «بایستی چند سال دیگر به صنعت برود تا استاد بشود و تازه آن وقت روزی پنجاه و شصت ریال بدستش بیاید. در حالی که از روضه‌خوانی همان پنجاه و شصت ریال بدستش می‌آید و خودش هم جانشین منست.» این پاسخی بود که بمن داد. پیداست که این مرد از معنی زندگانی ناآگاهست و چنین می‌داند که افزارسازی یا صنعت تنها برای پول درآوردنست که اگر از جای دیگری درآمد دیگر به صنعت نیازی نیست و باید آن را رها کرد و نمی‌داند که افزارسازی یا صنعت برای راه افتادن چرخ زندگانیست و ما بآن نیازمندیم. نمی‌داند که افزارسازی پیشه‌ی حلال بلکه کار نیکست. ولی روضه‌خوانی کار بیهوده و خود مفتخواریست. پولی که از آن بدست آید حلال نتوان شمرد. مردی با این نادانی و گمراهی از سرجانبانان این توده است.

آقای کسروی گفت : استاد غلامحسینی هست که ماشین‌ساز است و در کار خود دانا می‌باشد. در چاپخانه‌ها و کارخانه‌ها هر ماشینی که از کار ماند او را آورند که براه اندازد و اگر افزاری از ماشین بشکند او می‌سازد. پیداست که این کار او ارجمند است که اگر با دلسوزی و راستی بآن پردازد نیکوکار است و خدا ازو خشنود خواهد بود. ولی شما ببینید که نه خود او از ارجمندی کارش آگاهست و نه مردم چنین ارجی بآن کار می‌گزارند. خود او اگر ارج کارش را دانستی بایستی شاگردانی زیردست گیرد و هنر خود را بآنان بیاموزد و بجای دکان ، کارخانه راه اندازد و هرچه توانست به هنر و دانش بیفزاید و هرچه توانست نیکی به توده بیشتر کند. ولی چون نمی‌داند در همان دکان کوچک بسر می‌برد و درویشانه روز می‌گزارد.

اما مردم ، روزی یکی از آنان با من چنین می‌گفت : «این استاد غلامحسین مرد بسیار نیکست. عقیده‌ی پاکی دارد. ماشین چاپخانه‌ی تمدن شکسته بود و هیچ‌کس نتوانست بسازد. این استاد

غلامحسین گفت : من می‌سازم و دوهزار تومان می‌گیرم. سه چهار روزه ماشین را ساخت و دوهزار تومان را گرفت و زن و بچه‌اش هم برداشت و یکسره رفت به مشهد و یکی دو ماه آنجا را زیارت کرد و تمام پول را در آن راه خرج کرد و برگشت».

اینها همه نتیجه‌ی گمراهیست. این مردم راه زندگانی را نمی‌شناسند. راه نیکوکاری را گم کرده‌اند. اینست دوباره می‌گویم : **امروز کوشش در راه خدا همینست که ما پیش گرفته‌ایم و با این نادانیها نبرد می‌کنیم. بهترین نیایش همان کوششهاست. ما هرچه رنج می‌بریم و گزند می‌بینیم در راه خداست.**

شما نیک می‌دانید که کشاورزان ایران چه حال بدی می‌دارند و با چه سختیها زندگی می‌کنند. از آنسوی با چشم خود دیدید که در این چند سال در نتیجه‌ی جنگ و گرفتاری ، غله و میوه و خواربار بهایی پیدا کرد و پولهای خوبی بدست کشاورزان آمد ، و آنان بجای اینکه از فرصت سود جسته بکشتزارهای خود بیفزایند یا چند تن دست بهم داده چشمه‌ای بیرون آورند و یا برای زنان و فرزندان خود رخت بخرند و یا بچشمهای تراخمی بچگان خود در اندیشه‌ی درمان باشند ، تنها چیزی که بیادشان افتاد رفتن بکربلا بود که با آن رختهای چرک‌آلود و فرسوده و با آن کفشهای پاره زنان و بچگان خود را برداشته ملای دیه را نیز همراه گردانیده رو به تهران آوردند که گذرنامه بگیرند و ارز بخرند و راه عراق را پیش گیرند. شما می‌دانید که در این چند سال چه رسواییها از همین داستان در عراق پدید آمده.

اینها همه گمراهیست. اینها در بدی و زیانمندی کمتر از پرستش لات و هُبَل نیست. این آلودگیها از توده با حزبسازی پاک نشود ، با دبستانها و دبیرستانها از میان نرود. اینها چاره‌اش همین کوششهاست که ما پیش گرفته‌ایم.

آقای کاوه گفت : امروز در حضرت عبدالعظیم کار می‌داشتیم و رفته بودیم. دیدنیست که در بیخ گوش پایتخت چه رسواییها رخ می‌دهد. در بازگشت در اتوبوس پیرزنی با دیگری نشسته بود. چون

شاگرد شوفر پول خواست چنین گفت : ما همه‌اش پنج قران داریم که برای نان شبست. سپس آغاز کرد از من و دیگران خواهش کردن که کرایه‌ی ماشین ایشان را هم ما دادیم. من گفتم با این بی‌پولی چرا رفته بودید؟! گفت : دلمان زیارت می‌خواست و رفتیم.



۱۱ـ محمدعلی‌میرزا

با این حالِ بدبختی توده است که در راه زیارت پروای گرسنگی خود نمی‌کنند و از گدایی باک نمی‌دارند. آیا چنین توده‌ای با مردم انگلیس و آلمان و روس همسری تواند کرد؟! آیا از چنین توده‌ای حزب سیاسی پدید آید؟!.

من در هنگامی که در اسپهان و تبریز در مالیات بر درآمد می‌بودم بارها دیدم فلان بازرگان بدستاویز آنکه زیان کرده از پرداخت مالیات سر بازمی‌زند و ما چون ببازجویی برخاسته دفترهاشان می‌دیدیم ، می‌دیدیم وجه گزافی بنام سهم امام یا خمس نوشته شده. می‌پرسیدیم که شما اگر زیان کرده‌اید دیگر خمس یا سهم امام چرا پرداخته‌اید؟! چون رسیدگی می‌کردیم می‌دیدیم آنان از روی

باورهای کیشی مالیات پرداختن بدولت را حرام می‌دانند و در این راه دروغگویی و دفترسازی و هرگونه دغلکاری را گناه نمی‌شمارند ، و چون ایراد گرفته می‌گفتیم : «آخر این دولت شما را اداره می‌کند ، بشما امنیت می‌دهد ، بهداری درست می‌کند ، عدلیه برپا می‌گرداند ؛ چگونه شما مالیات دادن بچنین دولتی را حرام می‌شمارید؟! ولی بعلماتان که بهیچ کاری درباره‌ی شما نمی‌پردازند و هیچ‌گونه پاسخدهی بگردن نمی‌گیرند پول می‌فرستید؟!» ، می‌دیدیم پاسخی ندارند جز اینکه می‌گویند : «حکم مذهب ما اینست».

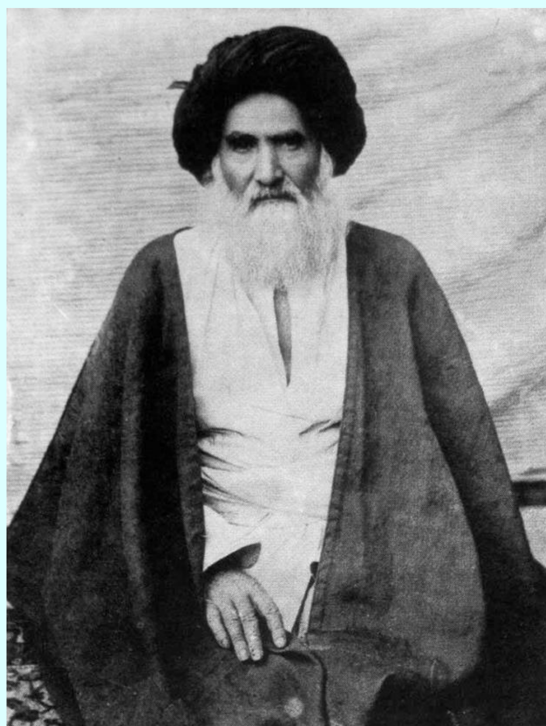
آقای کسروی گفت : **درد مردم ندانستن و نفهمیدنست.** این سخنان تاکنون گفته نشده بود و مردم ندانسته و نفهمیده‌اند ، و اکنون که ما این آمیغها[= حقایق] را پیاپی می‌گوییم و می‌نویسیم و بگوشها می‌رسانیم و از دور و نزدیک دست بهم داده و با گمراهیها می‌نبردیم ، ناچاریست که این کوششها به نتیجه رسد و توده‌ی انبوه را بتکان آورد.

لیکن ملایان که سرچشمه‌ی گمراهیند کارشان ساده نیست. درد آنها تنها ندانستن نیست. آنان دستگاهی درچیده‌اند که بزرگانشان بی‌تاج و تخت فرمان می‌رانند و کوچکانشان با مفتخواری روز می‌گزارند. شما دیدید که ما هرچه پرسیدیم و ایراد بکیش ایشان گرفتیم خود را به ناشنیدن زدند. ولی از آنسوی در هر کجا به شورانیدن مردم عامی می‌کوشند و از این راه با ما به نبرد می‌پردازند. وحشیگریهای تبریز و مراغه نمونه‌ای از نیرنگبازیهای آنان بود و بگفته‌ی یکی از یاران پاسخ وحشیانه‌ای بود که بکتاب «شیعیگری» دادند.

اینست تنها بگفتن و نوشتن چاره‌ای بدرد آنان نخواهد بود و خدا می‌داند که کار ما با آنان بکجا خواهد انجامید. تاریخ مشروطه بهترین گواهست که این گروه در راه نگهداری دستگاه شوم [خود] به چه کارهایی توانند برخاست : جنگها توانند کرد ، خونها توانند ریخت ، تاراجها توانند کرد ، صمدخان‌ها توانند برانگیخت ، و پس از همه‌ی اینها خود را بدامن بیگانگان توانند انداخت.

ببینید چه سیاستی در کار خود دنبال می‌کنند : سه سال پیش هنگامی که تارجگران کُرد

دیه‌های شیعه‌نشین پیرامون ارومی را تاراج کردند و پستانهای زنان را بریدند و از سراسر ایران خروش برخاست پیشوایان در کربلا و نجف کمترین پروایی ننمودند و باری یک تلگراف از آنان نرسید. ولی پارسال که در مکه یک حاجی ایرانی را بدستاویز گناهی که راست یا دروغ باو بسته و بدادگاهش فرستاده بودند گردن زدند مجتهد بزرگ نجف شکیبایی نتوانست و تلگرافها بشاه و دولت ایران فرستاد.



۱۲ـ سید ابوالحسن اصفهانی (مجتهد آن زمان)

این رازش چه می‌بوده؟.. آیا کشته شدن یک حاجی دلگدازتر از تاراج صد آبادی و بریدن پستانهای زنان بی‌گناه و بیچاره می‌باشد؟. آیا یک حاجی سودش بزندگانی بیش از سود هزارها کشاورزانست؟.

پیداست که داستان چیست : آن شیعیان روستایی و آن زنان بدبخت کشاورز سودی بدستگاه فرمانروایی پیشوایان کیش ندارند. ولی این حاجیها که در ایران با گرانفروشی و انبارداری و کلاهبرداری داراییها می‌اندوزند و از دادن مالیات دولت نیز سر می‌پیچانند و آن دارایی را برداشته بآهنگ «حج» روان می‌گردند نخست باید بکربلا یا نجف بروند و در آنجا حساب «سهم امام» و «رد

مظالم» را بآقایان بپردازند و خود را پاک گردانیده آنگاه آهنگ حجاز کنند. گردش آنهمه دستگاهها در نجف و کربلا و سامرا با پول این حاجیهاست. پس بی‌شُوَند نبوده که مجتهد بزرگ از شنیدن سرگذشت ابوطالب یزدی رشته‌ی شکیبایی را از دست هِشته و تلگرافها به ایران فرستاده. چرا که آن سرگذشت از شماره‌ی حاجیان در سالهای آینده توانستی کاست. این یک نمونه از سیاست آنان در کارهای خودشان می‌باشد.

در اینجا توان پرسید که این بازرگانان یا حاجیان چرا این رفتار را پیش گرفته‌اند؟. چه شُوَند دارد که آنان مالیات بدولت که نگهبان ایشان و خانواده‌هاشان می‌باشد نمی‌پردازند ولی پولی را برداشته بکربلا و نجف می‌برند؟. راز این چیست؟.

در این باره ما در [کتاب] «شیعیگری» یا «داوری» سخن رانده‌ایم. پیداست که یک دسته از آنان گرفتار نادانی و گمراهی هستند و آن پندارهای دور و دراز کیشی را در مغزهای خود آکنده‌اند و چنین می‌دانند که با این رفتار خدا را از خود خشنود می‌گردانند و در آنجهان در بهشت خواهند بود ، که می‌باید گفت : درد اینان نیز نادانیست و بآسانی چاره نتواند پذیرفت.

لیکن دسته‌ی دیگری دردشان جداست. درمیان اینان نیز کسانی هستند که کارشان ساده نیست. فلان کاشانی ، یا خسروشاهی ، یا شالچی ، یا خویلو ، یا کلکته‌چی و مانند اینها که می‌شنوید ، راستی‌را «گردنکشانی» از تیپ نایب‌حسین کاشانی و رضا جوزانی و اسماعیل‌آقا سمتقو[1] هستند که در رخت بازرگانی نمایان گردیده‌اند. مردم تنها آزمندی و پول‌اندوزی اینها را می‌بینند و از حال دیگرشان که بسیار بدتر و زیانمندتر است آگاه نمی‌باشند.

«گردنکشی» یکی از گرفتاریهای آدمیست ، یکی از خویهای پست جانوری اوست. باشند کسان بسیاری که لذت برند از اینکه درمیان توده‌ای باشند ، ولی خود را از آنان جدا گیرند و بآنان برتری فروشند و کینه توزند. این یک لذتی بآنان دهد.

۱ـ هر سه دزدانی در زمان مشروطه بوده‌اند.

این دسته بازرگانان از آن گروهند. اینان بدرد «گردنکشی» گرفتارند. اینان درمیان توده ، توده‌ای پدید آورده‌اند. این بآنان لذت می‌دهد که گردن می‌کشند و از قانونها سر می‌پیچند. لذت می‌دهد که تا می‌توانند مالیات نمی‌پردازند ، و فرزندان خود را با رشوه از سربازی آزاد می‌گردانند. لذت می‌دهد که در هر کجا که نشستند بمشروطه و قانون و توده و کشور بد می‌گویند و ریشخند می‌کنند و هر زمان که گزندی یا آسیبی بکشور رسید شادمانی می‌نمایند.

شما اگر یک نشست با آنان نشینید آنگاه خواهید دید که با چه زبان تلخی از قانون اساسی و مجلس شورا بدگوییها می‌کنند و با چه بیشرمی متلکها می‌گویند و با چه خیره‌رویی به بدبختیهای کشور می‌خندند. اینها همه نتیجه‌ی آن خیم پلید «گردنکشی» است که همچون دیوی از درونشان سر افراشته و رشته‌ی گفتار و رفتار آنان را بدست گرفته.

از آنسو اینان از این رفتار خود سود می‌جویند زیرا به همان دستاویز خود را از هرگونه کوشش و جانفشانی در راه کشور آسوده گردانیده‌اند. به همان دستاویز خود را از پرداخت مالیات درآمدهای گزاف آزاد ساخته‌اند. به همان دستاویز انبارداری و گرانفروشی و ستمگری ، بلکه کلاهبرداری و حقه‌بازی را بخود حلال شمارده‌اند.

یک کیشی که میدان آزمندی و ستمگری و نادرستی را بروی آنان باز کرده ، یک کیشی که صدها گناه و سیاهکاری را با یک بار گریستن یا بزیارت رفتن شسته شده می‌شناسد — چنین کیشی برای چنان ستمگران و آزمندان همچون آب می‌باشد برای تشنگان.

اینست داستان آن بازرگانان و حاجیان. اینست راز آنکه بکیش شیعی و به پیشوایان شیعی دلبستگی می‌نمایند. اینان با این دستگاه گردنکشی و آزمندی که در ایران چیده‌اند و آنان با آن دستگاه فرمانروایی و مفتخواری که در آنجاها برپا گردانیده‌اند ، هر یکی پشتیبان دیگریند[1]. هر یکی به یکدیگر نیازمند می‌باشند.

۱ـ اصل : دیگرند.

اینها را می‌گویم تا دشمنان خود را بشناسیم. می‌گویم تا بدانیم با چه دسته‌های پافشاری در نبرد می‌باشیم. **گاهی کسانی می‌گویند : این دسته‌ها که بهم بسته هستند و مردم عامی را نیز در پشت سر می‌دارند و دولت نیز هواداری می‌نماید و برخی سیاستها نیز پشتیبان آنهاست ، آیا ما خواهیم توانست بآنان چیره درآییم؟.. می‌گویم : بیگمان خواهیم توانست. آنان اگر زورمندند ما نیز کم‌زور نیستیم. در جهان نیرو تنها توپ و تفنگ و تانک و یا پول و دسته‌بندی نیست. آمیغها از همه نیرومندتر است.**

چه دلیلی بهتر از این که از روزی که نبرد آغاز شده ما گام بگام پیش رفته و بدخواهان ما پس رفته‌اند؟! چه دلیلی بهتر از این که هیچگاه با ما از روبرو نمی‌توانند درآمد و همه از پشت سر یا از کنار «قاچاقی» حمله‌هایی می‌کنند. اینهمه کتابها نوشتیم و به هر گروهی ایرادها گرفتیم ، کدام یکی روبرو ایستاد و پاسخی گفت؟!. آیا همینها نشان فیروزی نیست؟!.

ما اکنون گروهی هستیم و همگی از دور و نزدیک دست بهم داده می‌کوشیم و جوانان در همه جا نیروهای خود را در این راه بکار می‌برند. اینها کم نیست. من هر زمان که نامه‌ای از این جوانان می‌رسد بخشنودیم می‌افزاید. جوانی کم‌سال در زمستان از تبریز آمده بود و بازگشته. این جوان دو سه نامه فرستاده که اگر روزنامه داشتیمی بایستی بچاپ رسانیم تا دیگران نیز بخوانند و بدانند که چه فهم و جُربُزه[ای =استعداد] در جوانان بیدار گردیده.

در زمستان گذشته که وحشیگریهای تبریز و مراغه رخ داد و کسانی از یاران آنجاها آسیب دیده به تهران آمدند و در اینجا نیز بیمهایی می‌رفت ، در چنان روزهایی نامه‌های از تبریز و مراغه و شاپور و ماکو و دیگر جاها از یاران می‌رسید که مایه‌ی خشنودی ما همه می‌گردید و باستواری و خودداریمان می‌افزود. برخی از جوانان نامه می‌فرستادند و «فدایی راه پاکدینی ...» دستینه[=امضاء] می‌نهادند.[1]

۱ـ در این بخش در هنگام نوشتن چیزهایی افزوده شده. [این پابرگی از خود کتابست.]



یادگار مخصوص بمجاهدین

نمره

حامل مدال ________ که از جانب

جنابان جلالتمآبان اجل آقای سردار و سالار دامت

اجلالهما توسط اداره بلدیه داده میشود بمناسبت خدمت

بملت و وطن است و بعنوان یادگار خانواده سالهای

دراز باقی می ماند بتاریخ ۲۳ جماد الاول ۱۳۲۶

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما

۱۳ــ [این] پیکره ... نشان می‌دهد رویه‌ی فرمان مدالهایی را که درمیان جنگهای تبریز بمجاهدان داده می‌شد ــ برای دانستن داستان آن « تاریخ مشروطه » دیده شود.

همان پیشامدهای مراغه و تبریز و میاندوآب ، دلیل نیکی باین گفته‌های ماست. دشمنان ما چاره‌شان آن شده بود که ملایان و صوفیان و بهائیان و هواداران حافظ و خیام دست بهم دهند و مردم عامی را برآغالانند و بازرگانان پول بریزند و سران اداره‌ها از بایاهای قانونی خود چشم پوشند ــ اینها همه کرده شد و آن وحشیگریهای بسیار پست رخ داد ، ولی چه نتیجه بدست آمد؟!. آیا جز این بود که پستی و دُژخویی[1] خود را بهمگی نشان دادند؟!. آیا جز این بود که هزارها کسان را هوشیار گردانیده بخواندن کتابهای ما واداشتند؟!.

درست بدان می‌مانست که ماهی بر آسمان درآمده و یک دسته نادانان خود را دشمن آن گردانیده‌اند و می‌کوشند کسی سر بالا نکند و ماه را نبیند. ولی از نادانی و سبکمغزی آواز برداشته‌اند : « در آسمان ماه نیست و شما ننگرید ، سرهاتان پایین اندازید ..». این هایهوی را راه انداخته‌اند و این

۱ــ دُژ = پیشوندیست بمعنی بدی توأم با نتراشیدگی. ؛ خوی = عادت.

نمی‌دانند که همان مایه‌ی هوشیاری مردمان خواهد گردید و هزاران کسان که درآمدن ماه را نمی‌دانستند خواهند دانست.



۱۴ـ حیدر عمواُغلی

بتازگی یکی از یاران به تبریز رفته بود. می‌گوید : به یکی از اداره‌ها رفتم. گفته می‌شد نود درصد از مایند. مرا شگفت افتاده که آقای استاندار پیشنهاد کرده که هر که از پاکدینانست در آذربایجان نگزارده بجای دیگر فرستند. جناب استاندار چرا این نمی‌داند که همه‌ی پاکدینان کارمند دولت نیستند تا در زیر دست او باشند. آنگاه گرفتم که چنان کاری کرده شد و آذربایجان از این گروه تهی گردید. چند ماه دیگر باز گروهی پدید خواهد آمد. چند سال پیش نه این سخنان می‌بود و نه کسی هوادار آنها شمرده می‌شد. آنهمه کسان در این چند سال پدید آمده‌اند و باز کسان دیگری پدید توانند آمد.

جناب استاندار چیزی را که هزار بار آزموده شده چرا می‌آزماید؟!. اگر جلو هر چیزی را با زور توان گرفت جلو فهم و دریافت را نتوان گرفت. داستان آمیغها داستان آب روانست که چون جلوش را گیرند بزور و فشار افزاید و نیرویش بیشتر گردد.

جناب استاندار چرا آن نکرد که چون به تبریز رسید و از آن «جنایتها» آگاه گردید بشهربانی دستور دهد که بزهکاران را دنبال کند و پرونده پدید آورده بدادگاه فرستد؟!. چرا آن نکرد که بوحشیگریهای بسیار پست مراغه (که هنوز هم پایان نیافته) پایان دهد و آبروی توده و کشور را نگاه دارد؟! چرا آن نکرد که بملایان پاسخ داده بگوید : «آنان می‌نویسند و دلیل می‌آورند ، شما نیز بنویسید و دلیل آورید. وحشیگری جز مایه‌ی رسوایی نیست!..» چرا اینها را نکرد که هم قانون را روان گرداند و هم نام نیکی از خود بیادگار گزارد؟!. چرا بجای همه‌ی اینها پا می‌فشارد که خاندان مقدم را که آنهمه گزند و آسیب دیده‌اند آواره گرداند؟!.

جناب استاندار چرا نمی‌اندیشد که آن تلگرافهای قانون‌شکنانه‌ی پیاپی که می‌فرستد روزی خواهد بود که باید پاسخ دهد؟!.



۱۵ــ عباس‌آقا

گفته شد [کتاب] «[درا] پاسخ بدخواهان» در همه جا نیک هَناییده [=اثر کرده] و از تبریز و دیگر جاها نامه‌هایی رسیده.

آقای کسروی گفت : ما هیچ نمی‌خواستیم چنان کتاب نویسیم و از دشواریهای قرآن سخن رانیم. **قرآن در نزد ما گرامیست و ما تا می‌توانیم باید پاس آن را داریم. ولی امروز قرآن افزاری در دست فریبکاران و سودجویان گردیده و این یکی از کارهای ماست که آن کتاب وَرجاوَند را از دست ناپاک آنان بگیریم.**

ببینید : فلان جوان یا فلان مرد چون زمانی در قم یا در جای دیگر بدرس عربی پرداخته بجای آنکه پی کاری رود قرآن را دستاویز می‌گیرد و بفریبکاری و مفتخواری می‌پردازد.

مثلاً جوانی زنجانی پسر فلان مسگر یا بَهمان آهنگر ، از کار گریخته و زمانی در قم گذرانیده و مزه‌ی مفتخواری را چشیده به تهران می‌آید و در اینجا با این سختی زندگانی بآرزوی زن گرفتن و خانه آراستن می‌افتد و بجای آنکه در بازار بداد و ستد پردازد یا در نزد بازرگانی نویسندگی کند یا در عدلیه وکالت پذیرد ، همه‌ی اینها را فراموش می‌کند و قرآن را دستاویز یاوه‌بافیها و مردم‌فریبیها می‌گیرد و با پولهای مفت بشکم‌چرانی و کامگزاری می‌پردازد.

شنیدنیست که چند سال پیش این مرد بنزد من آمده بود و چنین می‌خواست که من هرچه می‌گویم بنام قرآن گویم ، و دلیل آورده چنین می‌گفت : «شما هر سخنی که می‌خواهید از قرآن توان درآورد». سپس بسخن درازی پرداخته چنین بازنمود که از جمله‌ی «أَمْوَالَكُمُ الّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَامًا»[1] یک «اصول مالی» بسیار تازه‌ای درآورده است و آن را با گشادی و درازی با من بازمی‌گفت.

گفتم : این «اصول مالی» را پیش از آنکه شما از جمله‌های قرآن درآورید کارل مارکس و شاگردان او فهمیده و نوشته‌اند و شما نیز آن را از روزنامه‌ها برداشته‌اید. **آری شما توانید هر چیزی**

۱ـ سوره‌ی نساء (۴) ، آیه‌ی ۵.

را از قرآن بفهمید بشرط آنکه کسی از پیش گفته باشد و شما بشنوید. شما توانید پس از آنکه گالیله و کِپلِر و دیگران گردش زمین را بگِرد خورشید و بگِرد خود و مانند اینها را از روی دلیلهای دانشی فهمیدند و نوشتند و در جهان پراکندند همانها را از آیه‌های قرآن درآورید.

ولی اینها همه بازیچه است. شما را بهتر بودی اگر بجای اینها از قرآن فهمیدیدی که مفتخواری و بیکاری گناهی بزرگست و هر کسی در توده باید به یک کاری یا پیشه‌ای پردازد تا چرخ زندگانی راه افتد. کسی که سخن از «اصول مالی» می‌راند بایستی این را هم بفهمد.

قرآن بدینسان در دست آنان بازیچه است و این کار بسیار نیکست که ما آن کتاب ارجمند را از این خواری برهانیم.



۱۶ـ نایب یوسف هُکماواری

گفته شد نویسندگان دفترچه‌ی «تناقضات پیمان و پرچم» که خود را در زیر نام «توحیدی» پنهان گردانیده‌اند ، پس از رسیدن کتاب «[درا] پاسخ بدخواهان» به تبریز ، باز راه بدخویی را گرفته‌اند و نامه‌ای بدفتر پرچم فرستاده این بار چنین نوشته‌اند : آقای کسروی بقرآن باوری نداشته

است و ندارد و باآنکه از «تقیه» بد می‌گوید خودش «تقیه» می‌کند و آنچه را که در ارجمندی قرآن می‌نویسد جز از آن راه نمی‌باشد.

گفته شد : چه «خاله خوش‌خاطر»اند که با آن دشمنیها و بدخواهیها که نموده‌اند نامه هم می‌نویسند.



۱۷ـ از راست : **سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی**

آقای کسروی گفت : آن نامه را می‌دانم و پاسخ آن را من با یک داستانی می‌دهم : دو سال پیش روزی از خیابان فردوسی می‌رفتم. سیدی با عمامه و ریش که می‌شناسم از گدایان گردن‌کلفت تبریز است مرا دید و رو بسویم آورد : «آی عمواُغلی ، تعصب من بشما می‌رسد با چند سر کلفت درمانده‌ایم. چند تومانی باید بما بدهید.» گفتم : من پولی که بشما بدهم ندارم. چند بار این پاسخ را دادم ولی پروایی نکرد و همچنان ترانه‌سرایان می‌آمد. در نیمه‌ی راه با یکی از آشنایان برخوردیم و باهم ایستاده سخن می‌راندیم و چون او رشته را رها نمی‌کرد من ناچار شده گفتم : «من پولی که

بمفتخوار بدهم ندارم.» دیدم رو خیره گردانید و چنین گفت : «معلوم شد شما سید هم نیستید». گفتم : تو می‌خواهی مرا سید بشناس و می‌خواهی نشناس. خواهشی که دارم رهایم کن و پی کار خود رو. بآن آشنا گفتم : این مرد دنبال من افتاده مرا عمواُغلی خود گردانیده ، خواهشها کرده و لابه[=التماس]ها نموده. اکنون چون نومید شده مرا به سیدی هم نمی‌شناسد. راستی هم آن سیدی که او می‌شناسد من نمی‌دارم.

نویسندگان آن نامه نیز دیروز مرا باوردارنده بقرآن می‌شناختند و در تبریز به نزدم آمده و به تهران نامه‌ها فرستاده دشواریهای قرآن را می‌پرسیدند. کنون چون نومید گردیده‌اند مرا دارای باوری بقرآن نمی‌شناسند. من بآنان نیز می‌گویم : «شما مرا باوردارنده بقرآن می‌شناسید بشناسید ، نمی‌شناسید نشناسید ، پی کار خود روید و ما را بحال خود گزارید.»



۱۸ـ گرفتاران باغشاه

اینکه نوشته‌اند من تقیه کرده‌ام باید گفت : پس آن ایرادهایی که به عنوان «تناقض» گرفته و هایهوی راه انداخته بودند بیکبار بی‌بنیاد می‌بوده. زیرا در «تقیه» آدم تواند دو سخنی به

آخشیج[=ضد] هم بگوید و «تناقض» هم شمرده نشود. مثلاً آدم یک روز «قرآنی» باشد و شیعیان را «مشرک» شناسند و یک روز هم نوشته چاپ کرده درمیان مردم بپراکند که : «بحمدالله و توفیقه دین ما اسلام و مذهب ما شیعه‌ی اثنا عشریه است» و هیچ «تناقض» نباشد. پس باید گفت : آن دفترچه‌ی «تناقضات[۱] پیمان و پرچم» بیکباره بیجا بوده و رنج آقایان بیهوده گردیده.

لیکن در اینجا پرسش دیگری پیش می‌آید ، و آن اینکه در «تقیه» باید دو سخن آخشیج هم که مرد «تقیه‌کار» می‌گوید یکی در نهان و دیگری در آشکار باشد. مثلاً آدم در خانه‌ی خود در پس پرده بگوید : «فلان خلیفه غاصب است و اطاعت او نباید کرد». ولی اگر پایش افتاد و بنزد خلیفه‌اش بردند بگوید : «والله لقد کذبوا علی یا امیرالمؤمنین ، أنا علی‌الطاعه»[۲].



۱۹ـ از راست : **مشهدی محمدعلی‌خان و اسدآقاخان**

۱ـ اصل : تناقض

۲ـ معنی : بخدا سوگند هرآینه بر من دروغ بسته‌اند ای امیرالمؤمنین ، من فرمانبردارم.

ما تاکنون «تقیه» این را دانسته بودیم. در حالی که من هرچه دربارهی قرآن گفتهام آشکاره گفتهام. بلکه نوشته بچاپ رسانیدهام. جای پرسش اینجاست که آیا این را هم «تقیه» توان نامید؟!. باید دید «متخصصین تقیه» که نویسندگان آن دفتر از ایشانند چه میگویند.

چون در گفتگو گاهی شوخی باید بود این چند جمله را گفتم. با آن کسان جز بچنین پاسخهایی نباید برخاست.

نوشتهاند که باز کتابی خواهند نوشت و چاپ خواهند کرد. آنان چون آزادند و بیکار هر کاری توانند کرد و آقای صادقی ایپکچی و دیگران پولها توانند ریخت ولی ما جز آنچه نوشتهایم سخنی در برابر آنان نمیداریم. اگر نیاز افتاد همان را دوباره و سهباره چاپ خواهیم کرد.

شما میدانید که من آن را نیز نمیخواستم. **گروهی که هیچگاه گردن بآمیغها نخواهند گزاشت و اگر از این راه درماندند از راه دیگر خواهند آمد چه جای پاسخ دادن بایشانست.** ولی چون آقای مهدیه و دیگران خواستار میبودند سخنانی گفته همانها را بچاپ رسانیدیم. در این میدان بسیار بزرگی که ماییم پرداختن باینگونه آوازهای بسیار ناتوان ، راستیرا ناسزاست.

من دوست میدارم یاران ما همیشه بزرگی کار را بدیده گیرند و خود را در میدان بسیار پهناور و بزرگی بینند. امروز جهان از این سر تا آن سر بهم پیوسته و تودهها از اروپایی و آمریکایی و آسیایی و آفریکایی همگی در زندگانی به یک راه افتاده ، از آنسوی دانشها اندیشهها را والاتر گردانیده ، و قرنها برای پیشرفت آمیغها آماده گردانیده و قرنها گذشته تا آزادی سخن بدست آمده ـ در چنین زمان و با چنین زمینه ما با یک رشته آمیغهای بسیار ارجدار در برابر جهان بالا افراشتهایم و بهنگامی که زندگانی جهانیان به یک راه بنبستی افتاده ما شاهراه گشادهای بآنان مینماییم. این کار هرچه بیندیشیم بزرگتر است و هرچه بیندیشیم ورجاوندتر است.

ما در ایران می‌کوشیم ولی تنها بهر ایران نمی‌کوشیم. ما نیکی و آبادی همه‌ی جهان را می‌خواهیم باید آواز خود را بلندتر گردانیده بگوش نیکخواهان و دانشمندان اروپا و آمریکا و دیگر جاها رسانیم و آنان را با خود هم‌آواز گردانیم.

اینک جنگ[1] نزدیک بـه پایانست و **از ایـن پـس همـه‌ی نیکخواهـان در آرزوی آیـین خردمندانه‌ای برای زندگانی خواهند بود و زمینه به پیشرفت کوششهای ما آماده‌تر خواهـد گردید. آن شیفتگی که اروپاییان باندیشه‌های خود می‌داشتند و آن امیـدها کـه بآبـادی جهان و آسایش جهانیان از پشت سر آن اندیشه‌ها و سیاسـتها می‌بسـتند ، همـه را ایـن جنگهای جهان‌ویران‌کن پیاپی از میان برده و اینک جهان در جستجوی اندیشه‌های بهتـر دیگر خواهد بود و بیگمان آن اندیشه‌ها گفته‌های ماست ، و بیگمـان آنچـه جهانیـان را از آسایش و خرسندی**[= سعادت] **بهره‌مند تواند گردانید راه ماست.**

ما امروز در اینجا گرد آمده از پیشگامان مشروطه‌خواهی یاد می‌کنیم. بخواست خدای بزرگ بایـد روزی هم باشد که جهانیان یاد از ما کنند و بنام این کوششهای ورجاوند «روزبه»[= عید] گیرند.



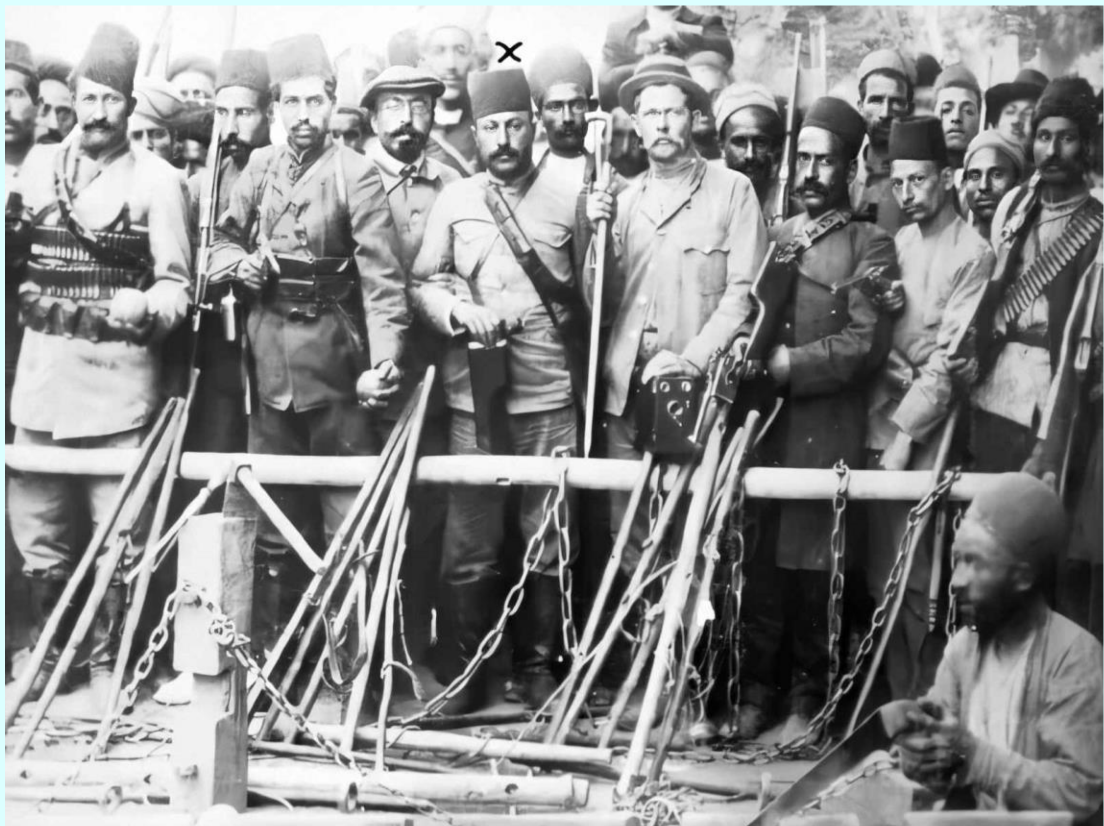
بدینسان گفتگوها می‌رفت تا نشست پایان پذیرفت. چنانکه آگاهی رسیده در همان روز سـیزدهم مرداد در همه‌ی شهرستانها پاکدینان بنام مشروطه جشنها برپا گردانیده‌انـد و در برخـی از شـهرها از جمله در اندیمشک و آبادان جشنهای باشکوهی می‌بوده و پذیراییهای شاینده‌ای انجام گرفته.

[پایان]

۱ـ خواست جنگ جهانگیر دوم است.



۲۰ـ یِفرِمخان و کِریخان (از راست درمیانه) با دو تن دیگر از سردستگان فدائیان ارمنی



۲۱ـ سردار محیی (عبدالحسین معزالسلطان) با کسانش



۲۲ـ دسته‌ی باقرخان در تبریز



۲۳ـ دسته‌ی ستارخان در تبریز

دنباله

۱ـ گفتار آقای کسروی

روز هجدهم مرداد

روز پنج‌شنبه هجدهم مرداد که نشست هفتگی برپا گردید آقای کسروی بشیوه‌ی همیشگی بگفتاری پرداخت که چون بخشی از آن را باید یاران بدانند در اینجا نوشته می‌شود :

تاکنون چند بار نامه از یاران شهرستانها رسیده که درباره‌ی زناشویی و اینکه چگونه انجام گیرد پرسشها کرده‌اند. از جمله چندی پیش آقای آقایی از بروجرد در این باره پرسیده است. نیز آقای معراجی از آمل چون می‌خواهد پسران خود را ختنه کند پرسشی کرده.

اینها از آنجاست که بازمانده‌ی [کتاب] «ورجاوندْبنیاد» بچاپ نرسیده و من امیدمندم بزودی آن را آغاز کنیم و نیازی باین پرسشها نماند.

درباره‌ی زناشویی ما را سخنان بسیاری هست که برخی نیز نوشته شده.[۱] ما می‌گوییم زناشویی ناچاری باید بود. زن بیش از یکی نباید بود (مگر در جایی که زن نازا درآید که مرد تواند زن دیگری گیرد و زن نیز تواند بهمین دستاویز رهایی[۲] خواهد).

درباره‌ی رهایی ، چنانکه مرد زن را رها تواند کرد زن نیز رهایی تواند خواست. چیزی که هست در آیین ما رهایی آزاد نیست و مرد یا زن نتواند همانکه خشم گرفت رهاند و یا رهایی خواهد. رهایی

۱ـ نگاه کنید بکتاب «خواهران و دختران ما»

۲ـ اینجا بمعنی «طلاق» است.

پس از آن تواند بود که داورانی از خویشان دو سو برگزیده شوند و بچگونگی بازرسند که اگر زیست آنان را باهم دشوار یافتند رهایی آنگاه تواند بود.

برای پدید آوردن پیوند زناشویی «عقد» باید بود ، ولی به هر زبانی که توانند. کسانی خواهند گفت : «عقد برای چیست؟!. خشنودی زن و مرد بس است.» ولی این سخن راست نیست. زن و مردی که همدیگر را پسندیده‌اند و بهمسری خشنود شده‌اند باید آخرین گزیرش[1] خود را با جمله‌هایی بازنمایند. بسیار چیزهاست که ما بآن خشنود گردیم و در اندیشه‌ی کردنش باشیم ولی نگزیریم و پس از چندی انجام نکرده پشیمان گردیم. اینست باید گزیرش باشد و آن [با] جمله‌هایی بازنموده شود.

داستان «عقد» چه در زناشویی و چه در دیگر جاها داستان دستینه‌ایست که ما بنوشته‌ها می‌گزاریم. دستینه همان نشان گزیرش است. از اینرو نوشته‌ی بی‌دستینه اگرهم با خط خود کسی باشد درخور ارجی نیست.

بزمهای «عقد» که امروز برپا می‌شود بد نیست ولی باید شیوه‌هایی را که پایه‌اش به پندارپرستی و فالزنی و مانند اینهاست دور انداخت. چراغ و گل و آرایش اتاق و شَلپه[= شیرینی] و میوه و هر آنچه شادی آورد و یا خوراک باشد بسیار بجاست. باید داماد و عروس رو به خورآیان[= شرق] بایستند و نخست با خدای بزرگ‌آفریدگار نیایش و سپاس گزارند و سپس عقد را بزبان رانند و کسانی از خویشان و دیگران گواه باشند. عقدنامه باید نوشت و در دفتر دولتی نیز باید نویساند.

چندی پیش یاران آبادان پرسیده بودند : «بهر چه بهنگام نیایش رو بخورآیان ایستیم؟!. آیا شُوَندی می‌دارد؟!.» اینک پاسخ داده می‌گویم : «شُوَندی نمی‌دارد. باید رو به یک سویی ایستاده شود و ما سوی خورآیان را برگزیده‌ایم.»

درباره‌ی ختنه چون مایه‌ی پاکیزگیست و پزشکی را بآن ایرادی نیست باید پذیرفت.

۱ـ گزیرش = تصمیم‌گیری ؛ گزیر = تصمیم ؛ گزیریدن = تصمیم گرفتن

در زندگانی ایرانیان یک چیز بدتر داستان مردن و از میان برداشتن مردگـان اسـت. در ایـن بـاره ایرانیان پستترین باورها را دنبال می‌کنند. در زمانهای بسیار باستان که هنوز دین پدیـد نیامـده بـوده می‌پنداشته‌اند آدمی چون مُرد در زیر خاک زنده گردد و بزندگانی پردازد و اینست با مردگان کاسـه و کوزه و کاچال[=اثاث] زیر خاک می‌گزارده‌انـد. در مـردن پادشـاهان کسـانی را کشـته بـا او همـراه می‌گردانیده‌اند که در آن زندگی هم بی‌نوکر و چاکر نباشد.

ایرانیان هنوز از این پندار بسیار پست پیروی می‌نمایند و اینسـت همـه‌ی ارج را بلاشـه‌ی مـرده گزارده چون بخاکش سپاردند به «تلقین» پرداخته دین را یک دوره باو یـادآوری مـی‌کننـد (آن هـم بزبان عربی). می‌پندارند چون لاشه را بگور نهادند دو فرشته بنام نکیر و منکر بنزدش آمـده از دیـنش خواهند پرسید که اگر پاسخی نتوانست گرز آتشین بسرش خواهند نواخت و گـورْ او را بسـیار سـخت خواهد فشرد ، گور برایش دوزخی خواهد گردید و تا روز رستاخیز همچنان خواهد بود ، و اگر پاسخی توانست گور برایش بهشتی خواهد گردید و همچنان خواهد ماند.

از اینجاست که گورها را نگاه می‌دارند و بدیدن آنها می‌روند. از اینجاست که از مردگـان گشـایش کارها می‌خواهند. از اینجاست که استخوانهای مردگان را بار استر و الاغ گردانیـده از شـهری بشـهری می‌فرستند. جای بسیار شگفتست که با چشم خود می‌بینند کسی که مـی‌میـرد پـس از چنـد روزی لاشه‌اش از هم پاشیده خاک می‌شود و جز استخوانهای از هم جدا شده بازنمی‌مانـد و بـا اینحـال آن باورهای بیپا را دنبال می‌کنند. اینها نتیجه‌ی گمراهیسـت. هوده‌ی[نتیجـه] نادانیسـت. اینهـا مایـه‌ی سرافکندگیست.

چنانکه گفتیم کسی چون می‌میرد کالبد او چیز بی‌ارجی می‌گردد. دیگـر کـاری بـا آن نیسـت و نخواهد بود. هر کاری هست و خواهد بود با روانست و آن از اینجهان بیرونست. تنها کاری که با کالبد هست آنست که آن را از میان بردارند تا نماند و در برابر چشمها از هم نپاشد و بوی بد خـود زنـدگان را نیازارد. این کار بپاس خود آن نیز هست. شُوَند زیر خاک کردن اینست. اکنون در اروپا با افزارهـایی

آن را می‌سوزانند. اگر پزشکی این را بهتر می‌شمارد از دیده‌ی دین هیچ‌گونه جلوگیری نیست و باید پذیرفته شود. **باید هر آن کاری که بیهوده و بیپاست از میان برخیزد.**

آری کسی که باینجهان آمده و مرد شده و سالها در اینجا زیسته و بکارهایی برخاسته و با مردمان برخورد داشته و نیکیها یا بدیها ازو سر زده همانکه مُرد نباید نابودش انگاشت و بیکبار فراموشش گردانید. این از آدمیگری دور است. باری باید نشستی بنام مرگ او برپا گردانید و بیادآوری پرداخت. ولی این نشست برای شیون و مویه[1] نباید بود ، از شیون و مویه چه تواند برخاست؟!. برای یاوه شنودن از دینفروشان نباید بود ، از اینها چه توان توزید[2]؟!.

این نشست (یا نشستها) برای داوری درباره‌ی درگذشته و بازنمودن سهشها و ارجشناسی از نیکوکاری او باید بود. برای یادآوری از آمیغهای زندگانی و توانا گردانیدن روانها و خردها باید بود. در این باره آیینی هست که در جای خود نوشته خواهد شد.

این سخنان اکنون برای شنیدن و دانستنست و روزی خواهد بود که بکار نیز بندیم. اکنون نیز تا هرچه تواند بود و دشواری پدید نیاورد باید بکار بسته شود.

۱ـ مویه (muye) = گریه و زاری

۲ـ توزیدن = تحصیل کردن ، بدست آوردن

۲ـ گفتار آقای کسروی

روز بیست‌وششم مرداد

روز پنج‌شنبه بیست‌وششم مرداد در نشست هفتگی آقای کسروی بشیوه‌ی هر هفته بگفتاری پرداخت که چون باید همگی یاران بدانند آن را در اینجا می‌آوریم :

امروز می‌خواهم از یک چیز تازه سخن رانم. من بارها می‌شنوم کسانی درباره‌ی ما می‌گویند : «انگلیسها تحریک کرده‌اند» یا «روسها برانگیخته‌اند». از پنجاه سال باز یکی از چیزهایی که در ایران رواج گرفته اینگونه سخنانست. هر کاری را که نپسندیدند و هر جنبشی را که بزیان خود دیدند چنین نامی بروی آن گزارند. بدبختان در این باره نیز کورند و راست از دروغ نمی‌توانند شناخت.

برخی از یاران چون چنین سخنی می‌شنوند خشم می‌گیرند و خود جای خشم گرفتنست. لیکن بهتر خواهد بود اگر در چنان هنگامی خونسردی نمایند و گوینده را با دلیلْ رسوا و پشیمان گردانند. برای نمونه من برخی گفتگوهایی را که در این باره رفته برای شما یاد می‌کنم :

چندی پیش در نشستی سخن از کوششهای ما می‌رفته مردی از آن میان سر برآورده و چنین گفته : «اینها تحریکات انگلیس است». یکی از پاکدینان که در آنجا می‌بوده با خونسردی چنین پرسیده :

«شما این را از کجا دانسته‌اید؟. از کسی شنیده‌اید ... یا خودتان از یک راهی آگاهی یافته‌اید؟. خواهشمندم بگویید ما نیز بدانیم».

پاسخ داده : «مگر شما از طرفداران آنها هستید؟.»

گفته : «من از خود آنهایم و از همینجاست که می‌خواهم سخن شما را نیک بفهمم. دوباره خواهش می‌کنم بگویید شما از کجا دانسته‌اید؟. دلیلتان چیست؟».

پاسخ داده : «دیگر دلیل نمی‌خواهد. چیزی را که من خودم می‌دانم دلیل هم می‌خواهد؟!.»

گفته : «آقا شما بسیار نافهم هستید یا خود را بنافهمی می‌زنید. داستان بسیار روشنست : «دانستن» جز «پنداشتن» است. من اکنون در اینجا که نشسته‌ام صد چیزی توانم پنداشت. مثلاً توانم پنداشت که شما این رختها را دزدیده بتن خود کرده‌اید. توانم پنداشت که شما آدم کلاهبرداری هستید. ولی دانستن باید از روی دلیل باشد. شما نیز آن سخن را که می‌گویید اگر از پیش خود پنداشته‌اید بگویید و اگر از روی دلیل دانسته‌اید بگویید».

چون همچنان خاموش می‌ایستاده بسخن دنباله[1] داده چنین گفته : «گفتن اینکه فلان دسته را انگلیسها برانگیخته‌اند از دو راه تواند بود : یکی آنکه مردی از پستی و بی‌غیرتی چون نمی‌تواند با کوششهای آن دسته همدستی کند و بهانه‌ی دیگری نمی‌دارد بی‌آزرمانه [=بیشرفانه] چنین دروغی می‌بندد. دیگری آنکه کسی راستی‌را از روی دلیل فهمیده که در این کار دست دولت انگلیس درمیانست از راه دلسوزی این سخن را می‌گوید. اکنون ما از کجا بدانیم گفته‌ی شما کدام یک از این دو تاست.

آن مرد برآشفته و چنین پاسخ داده : «آقا من عضو فلان کمیته بوده‌ام. من سیاست بلدم. من می‌دانم که می‌گویم».

گفته : «آفرین! آفرین! چه دلیل استواری آوردی! نخست ما از کجا دانیم که شما در فلان کمیته بوده‌اید و این را هم دروغ نمی‌گویید؟!. آنگاه آن کمیته چه می‌بوده و چه ارجی می‌داشته؟!. همانا می‌خواهید ما بپاس واژه‌ی «کمیته» همه‌ی لاف و گزافهای شما را باور کنیم. معنی این سخن شما آنست که چون در فلان کمیته بوده‌اید غیب‌دان گردیده‌اید که همه چیز را بخود توانید دانست و ما نباید از شما دلیل طلبیم. آفرین! آفرین!

۱ـ اصل : «دنبال»

آنگاه شما که سیاست می‌شناسید بگویید ببینم کدام یک از کارهای این گروه بسود سیاست انگلیس است؟!. آیا آن نبرد سختی که با صوفیگری و خراباتیگری و جبریگری می‌کنند و مردم را از سستی و تنبلی دور گردانیده بغیرت و مردانگی وامی‌دارند؟! آیا آن هواداری پافشارانه که از مشروطه می‌دارند و ایرانیان را بمیهن‌دوستی و آزادیخواهی برمی‌انگیزند؟! آیا آن کوششهای بیمانندی که با کیشهای پراکنده می‌کنند و این توده را به یگانگی و همدستی می‌کشانند؟!. انگلیس یا روس یا هر دولت دیگری ، کسی را که برمی‌انگیزند باید گفته‌ها یا کرده‌هایش بسود ایشان باشد. آیا کدام یکی از این کوششها بسود انگلیس است؟!. بگو تا ما نیز بدانیم ..

پس از همه‌ی اینها ، تاکنون انگلیسها کدام پشتیبانی را باین گروه نموده‌اند؟. در کدام پیشامد هواداری نشان داده‌اند؟ ».

چون پافشاری می‌نموده و پاسخ می‌خواسته آن مرد چنین گفته : « آقا من غلط نکردم که یک حرفی زدم». گفته : « بیگمان غلط کردی ، بسیار هم غلط کردی. یک دسته در راه این توده‌ی بدبخت می‌کوشند و صد رنج و گزند بخود هموار می‌گردانند ، تو مرد ناپاک ، تنها به شُوَند آنکه غیرت همدستی با آنان نمی‌داری یا گردنکشی جلوت را می‌گیرد ، با چنین دروغ پستی از راه دشمنی و کارشکنی پیش می‌آیی ، دیگر غلط بالاتر از این چه باشد؟!.» اینها را گفته و او را بیکبار رسوا گردانیده.

کسی دیگر از یاران با ملایی دچار آمده و چون گفتگو از کتاب «داوری» می‌رفته آن ملا چنین گفته : «از انگلیسیها پول گرفته اینها را می‌نویسد». آن کس از راه ریشخند درآمده چنین گفته : « چون انگارید این کتاب را در لندن نوشته و در آنجا بچاپ رسانیده بنزد آقای کسروی فرستاده‌اند که در اینجا بپراکند. چیزی که هست در همان کتاب صد ایراد بیشتر بکیش شما گرفته. با دلیل نشان داده که شما ملایان بدخواه این کشور و توده می‌باشید. شما می‌گویید بدولت مالیات نباید داد ، بسربازی نباید رفت ... شما باینها چه پاسخ می‌دهید؟. ایراد را هر که گرفته بگیرد شما باید پاسخ دهید».

این دو گفتگو را برای نمونه یاد کردم. بایـد بدینسـان خونسـردی نمـود و پاسـخ داد. یـک چیـز شگفتتر اینست که برخی از آنهایی که آشکاره خود را به بیگانگان بسـته‌اند و بسـود آنهـا می‌کوشـند چنین دروغی را بما می‌بندند. این داستان جُستاری را در روانشناسی بما روشن می‌گرداند : **کسی که بکار پستی برخاست چنین خواهد که دیگران را نیز همرنگ خود نشان دهد و از این راه از شرمندگی و سرافکندگی خود بکاهد.** کسانی که در اداره‌ها از پول دولت می‌دزدند و گرفتار شـده بدیوان کیفر آورده می‌شوند همیشه دیده‌ایم چنین می‌گویند : «تنها من نیسـتم کـه دزدی کـرده‌ام. همه‌ی رؤسای ادارات دزدی می‌کنند! همه‌ی اعضا دزدی می‌کنند. منتها دزدی من گرفته شـده ولـی دزدی دیگران در پرده مانده.»

زنان بدکار همیشه چنین بهانه آورند : «تنها منم که این کار را می‌کنم؟!. فـلان زن هـم چنـین است. بَهمان زن هم چنانست.»

باده‌خواران نیز چنین بهانه‌ها بسیار آورده‌اند :

«گر حکم شود که مست گیرند   در شهر هر آن که[1] هست گیرند».

۱ـ اصل : آنچه

متن فرمان مشروطه

جناب اشرف صدراعظم   از آنجا که حضرت باری تعالی جل‌شأنه سررشته‌ی ترقّی و سعادت ممالک محروسه‌ی ایران را بکف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه‌ی اهالی و رعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که اراده‌ی همایون ما بر این تعلق گرفت که برای رفاهیّت و امنیّت قاطبه‌ی اهالی ایران و تشیید مبانی دولت ، اصلاحات مقننه به مرور در دوائر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان قاجاریه ، علماء ، اعیان ، اشراف ، ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه‌ی تهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقه‌ی لازمه را به عمل آورده به هیئت وزرای دولت‌خواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحه‌ی همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ معیّن و مهیّا خواهد نمود که به صحه‌ی ملوکانه رسیده و بعون‌الله تعالی مجلس شورای ملی مرقوم که نگهبان عدل است افتتاح و به اصلاحات لازمه‌ی امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر می‌داریم که سواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمایند تا قاطبه‌ی اهالی از نیات حسنه‌ی ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کماینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگوئی دوام این دولت و این مجلس بی‌زوال باشند. در قصر صاحب‌قرانیه به تاریخ چهاردهم جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴ هجری در سال یازدهم سلطنت ما

کتابها و گفتارهای همبسته با این کتاب

کتابها درباره‌ی تاریخ مشروطه :

تاریخ مشروطه‌ی ایران

تاریخ هیجده‌ساله‌ی آذربایجان

کتابها و گفتارها درباره‌ی کیش شیعی :

داوری (بخوانند و داوری کنند) یا شیعیگری

پرسش و پاسخ

گفت و شنید

در پاسخ حقیقتگو

در پاسخ بدخواهان

گفتار «پولداران و آزمندان» (پرچم نیمه‌ماهه ش ۱ و ۲)

گفتار «سفر قزوین» (پرچم نیمه‌ماهه ش ۳)

گفتار «ملایان شوشتر بخوانند» (پرچم نیمه‌ماهه ش ۱۱)

گفتارها در پیرامون معنی مشروطه[= دمکراسی] :

باید معنی درست مشروطه را فهمید و بدیگران هم فهمانید (پرچم روزانه ش ۶)

معنی مشروطه چیست؟.. (پرچم روزانه ش ۷)

آنان که از مشروطه دلسردی می‌نمایند چه دلیلی دارند؟. (پرچم روزانه ش ۸)

راه را گم کرده‌اید (پرچم روزانه ش ۲۷ ، ۲۸ و ۲۹)

یک نمونه از اندیشه‌های پراکنده (پرچم روزانه ش ۸۰ و ۸۱)

پراکنده‌اندیشی چه اثری تواند داشت؟.. (پرچم روزانه ش ۸۴ و ۸۵)

یک کار نیک ، کاری که باید دیگران پیروی نمایند (پرچم روزانه ش ۲۵۲)

چگونه «حزب» می‌سازند (پرچم نیمه‌ماهه ش ۸)

مشروطه بهترین گونه از سررشته‌داریهاست (پرچم نیمه‌ماهه ش ۱۰)

۱۳ مرداد یا روزبه مشروطه (پرچم نیمه‌ماهه ش ۱۰)

گفتار آقای کسروی در جشن مشروطه (دفتر مردادماه ۱۳۲۴)

گفتارها در پیرامون حزب و گمراهیهای سیاسی :

یک تاریخچه (پرچم روزانه ش ۳۲ ، ۳۳ و ۳۴)

ما از مردم چه می‌خواهیم؟.. (پرچم روزانه ش ۴۴ ، ۴۵ و ۴۶)

ما از دیگران تندروتریم (پرچم روزانه ش ۳۶)

یگانگی بسته بآنست که اندیشه‌ها یکی باشد (پرچم روزانه ش ۴۰)

«احزاب سیاسی» یا چند دسته هوسمندان (پرچم روزانه ش ۴۹)

باید از نادانیها جلو گرفت (پرچم روزانه ش ۶۷ و ۶۸)

ما بکار از راهش درآمده‌ایم (پرچم روزانه ش ۶۹ ، ۷۰ و ۷۱)

شانزده خواست آزادگان (روزنامه‌ی پرچم ش ۲۱۹ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ و ۲۵۴)